بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 26 فروردین 1396.

خب بحث سر این بود که نظام ارث چطور بر اساس الاقرب فالاقرب استوار است. و در واقع در همه طبقات ما فرض می کنیم که هر یک از شخصی که از دنیا رفته است به وسیله آن کسی که واسطه بین او و میّت هست کأنه آن واسطه اول سهم را می گیرد و بعد به این شخص منتقل می شود. مدرک این قانون چیست؟ به تناسب به آیه اولوا الارحام پرداختیم عرض کردیم که از روایات دو گونه برداشت از این آیه استفاده می شود. یک گونه برداشت این است که این آیه می خواهد بگوید که اولوا الارحام از اجانب اولویّت دارند یک برداشت دیگر این است که خود اولوا الارحام هم الاقرب منهم یمنع الابعد. خب بحث سر این بود که این چطوری از این ایه این مفاد استفاده می شود. حالا قبل از اینکه این بحث را ادامه بدهم این نکته را عرض کنم اینکه از این آیه الاقرب فالاقرب استفاده می شود از قدیمی ترین جاهایی که در این مورد صحبت شده است مرحوم کلینی است در کافی. مرحوم کلینی در کافی اول کتاب میراث یک قسمت مفصّلی در مورد قواعد باب ارث و امثال اینها صحبت هایی کرده اند که عبارت های خودشان است من جمله یک جای آن این عبارت دارد

ثُمَّ ذَكَرَ أُولِي الْأَرْحَامِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ أُولُوا الْأَرْحٰامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتٰابِ اللّٰهِ لِيُعَيِّنَ أَنَّ الْبَعْضَ الْأَقْرَبَ أَوْلَى مِنَ الْبَعْضِ الْأَبْعَدِ وَ أَنَّهُمْ أَوْلَى مِنَ الْحُلَفَاءِ وَ الْمَوَالِي

هر دو اش را از این آیه هم این که بعض اقرب از بعض ابعد اولی هست هم اینکه اولوا الارحام از خلفا و موالی. خلفا یعنی کسانی که به خاطر حلف به اصطلاح زمان جریره به اصطلاح دیگر جزو مولای شخص شده اند. موالی همین جور علی وجه الاطلاق موالی که اطلاق می شود مراد معتق است. کسی که آزاد کننده است آن موالی است. البته موالی خود حلفا را هم در بر می گیرد. ولی اطلاق موالی مراد معتق هست. بعد ادامه اش تفسیری دارد می گوید

وَ هَذَا بِإِجْمَاعٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ لِأَنَّ قَوْلَهُمْ بِالْعَصَبَةِ يُوجِبُ إِجْمَاعَ مَا قُلْنَاهُ ثُمَّ ذَكَرَ إِبْطَالَ الْعَصَبَةِ

تا آخر عبارت مرحوم کلینی. کافی جلد 7 صفحه 78. خب هذا باجماع انشاء الله لأن قولهم بالعصبه یوجب اجماع ما قلنا این وجهش چیست؟ مرحوم شهید ثانی در بحث تعصیب توضیحی داده است در واقع یک نوع توضیح عبارت مرحوم کلینی هم می توانیم آن را تلقی کنیم. من حالا عبارت شهید ثانی را در مسالک می خوانم در مسالک جلد 13 صفحه 97 این عبارت را دارد. به این آیه اولوا الارحام استدلال می کند بر نفی تعصیب و اینکه اساس ارث بر اولوا الارحام و رحم هست ایشان می گوید

و الاستدلال بها من وجهين:

أحدهما: أنه تعالى حكم بأولويّة بعض الأرحام ببعض، و أراد به الأقرب فالأقرب قطعا بموافقة الخصم

دو بیان مرحوم شهید ثانی اینجا ذکر کرده است. بر اینکه از کلام قائلان به عصبه هم الاقرب فالاقرب استفاده می شود. یکی اینکه آنها هم عصبه که در واقع یک نوع خویشاوندان مذکّر هستند با یک نظم خاصی اینها به همه خویشاوندان مذکّر که نمی دهند. الاقرب من العصبه یمنع الابعد من العصبه. آن هم بر اساس نظام الاقرب فالاقرب است. این یک نکته. نکته دوم اینکه اگر حالا عصبه نبودند چه کنیم؟ اینها می گویند که عصبه بر اولوا الارحام مقدم هستند. ولی اگر عصبه نبودند به اولوا الارحام می دهند دوباره آنجا به ترتیب الاقرب یمنع الابعد. بنابر این پس این آیه حالا چه این را اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض را تخصیص دهیم به فرضی که عصبه وجود نداشته باشد که قائلین به عصبه در واقع این آیه را به آن تخصیص می زنند به فرض وجود عصبه تخصیص می زنند بعد می گویند مراد الاقرب یمنع الابعد است. خب

لأنهم يقولون إن العصبة الأقرب يمنع الأبعد، و يقولون» في الوارث بآية أولي الأرحام إن الأقرب منهم يمنع الأبعد،

وارث و اولی الارحام را کسانی که قائل به عصبه هستند می گویند در صورتی که عصبه ای نباشد پای وارث و اولی الارحام وسط کشیده می شود. بنابر این با این دو بیان معلوم می شود که حتی قائلان به عصبه هم به نظام الاقرب یمنع الابعد قائل هستند. بعد ایشان می خواهد بگوید که همین مطلب رد این قائلین هم خواهد بود.

و لا شبهة في أن البنت أقرب إلى الميّت من الأخ و أولاده،

تا آخر بحثی که ایشان دنبال کرده اند. خب عرض کنم خدمت شما حالا غیر از مواردی که در جلسه قبل ذکر کردم یک تعبیر دیگری در کنز العرفان وارد شده است. در کنز العرفان جلد 2 صفحه 335 باز هم بحث اجماع را مطرح می کند ولی این جوری تعبیر کرده است

لإجماع الكلّ على أنّها إذا دلّت على الإرث وجب مراعاة الأقرب فالأقرب،

در مورد این آیه اگر دالّ بر ارث باشد چون این دلت علی الارث را نمی دانم که مرادش از این دلّت علی الارث در مقابل این است که ما به طور کلی بگوییم این آیه در مورد همه احکام هست یا اینکه چون در بعضی از روایات این آیه را در مورد حکومت و امامت مطرح کرده است که این ناظر به امامت هست. من حالا ان دلّت را قبل و بعد عبارت کنز العرفان را یادداشت نکرده ام که ناظر به چه جهتی هست. ولی علی أیّ تقدیر ایشان می گوید که اگر این آیه ناظر به ارث باشد همه اجماعی هست که الاقرب یمنع الابعد در موردش هست. در روضه البهیه هم جلد 8 صفحه 58 این گونه یک جایی تعبیر کرده است به تناسب یک بحثی می گوید

فيبقى عموم آية أولي الأرحام التي استدل بها الجميع على تقديم الأقرب خاليا عن المعارض

در ریاض المسائل جلد 12 صفحه 188 به تناسب یک بحث دیگر می گوید

و إمكان التأيّد بآية اولي الأرحام ، المستدلّ بها لأولويّة القرب في مواضع عديدة في كلام الجماعة

فکر می کنم باولویه الاقرب باید باشد. من قرب یادداشت کردم و قرب هم بود. ولی اگر هم قرب باشد مراد یعنی اصطلاح اقربیت مصدر همان اقرب هست و امثال اینها.

سؤال:

پاسخ: ظاهرا مرادش آن جوری که در قبل و بعدش در ذهنم هست بحث همین که اقرب یمنع الابعد هست. اولویت قرب در خصوص اولی الارحام یعنی در خود خصوص اولی الارحام هر کسی که نزدیکتر باشد قربی که در اولی الارحام در ذهنم حالا عبارات دیگرش را یادداشت نکردم در این بحث بود.

سؤال:

پاسخ: نه آن چیزی که در ذهنم هست قبل و بعدش این گونه. بله از خود این عبارت چیزی در نمی آید. آن معنایی که ما می خواهیم بگوییم در نمی آید. حالا این بحث علاوه بر آن منابعی که در جلسه قبل گفتم یک سری منابع دیگرش هم حالا یادداشت فرمایید، مرآه العقول جلد 3 صفحه 209. جواهر جلد 12 صفحه 11. جلد 39 صفحه 101، 104، 173، 180. غایه الآمال جلد 3 صفحه 416. فوائد جعفریه صفحه 165. المعات النیره جلد 1 صفحه 72 و مستمسک العروه جلد 4 صفحه 54. خب حالا یک سری بحث های دیگری در اینجا هست که بعدا در موردش صحبت می کنیم. عرض کنم خدمت شما حالا این یک سری منابع بحث بود. اما اصل این مطلب که چطور می شود که از این آیه هم تقدیم اولوا الارحام بر اجانب را استفاده کرد هم تقدیم اقرب نسبت به ابعد در خود دایره اولوا الارحام. مرحوم شیخ حسن کاشف القطاع در انوار الفقاهه تعبیری که در این مورد دارد می گوید آیه اولوا الارحام مدلول مطابقی دارد یک مدلول بالفحوا از آن استفاده می شود. مدلول مطابقی اش منع اولوا الارحام نسبت به اجانب است و فحوای آن بحث اقرب فالاقرب است. ایشان این هست

الدليل على ان الأقرب يمنع الأبعد آية أولى الأرحام فان

فانّه ظاهرا باید باشد

فانّه تدل على ان الأقارب تمنع الأباعد منطوقا صريحاً و تدل على منع الأقرب من الأقارب الأبعد فحوى

این بالفحوی استفاده می شود. خب این عبارتی هست که ایشان دارد. اولین بار اینکه حالا این چطوری این فحوی هست و امثال اینها در واقع به یک نحو استدلال به تعلیل یا قیاس مساوات این مطلب را برداشت کرده اند. اولین بار تا آنجایی که من یک تتبع ناقصی کردم مرحوم محقق حلی در نکت النهایه به این مطلب اشاره کرده است. در نکت النهایه به یک تنافی یک سؤالی آن سائل از مرحوم محقق کرده اند نکت النهایه می دانید که در واقع سؤالاتی هست که در مورد عبارات نهایه از مرحوم محقق حلی کرده اند. ابهاماتی که داشته اند از ایشان سؤال کرده اند و ایشان جواب داده است. عبارتی در نهایه بوده است به این شکل که می گوید

فإن خلّف بنتا، و لم يخلّف غيرها،

اگر وارث میّت یک بنت باشد و غیر از این بنت وارث دیگر نداشته باشد،

يخلّف غيرها، كان لها النّصف بالتّسمية،

یک دوم آن به خاطر فرضی که آیه قرآن تعیین کرده است

و الباقي يردّ عليها بآية أولي الأرحام

آیه اولی الارحام هم دالّ به ردّ باقی به همان بنت هست. ایشان می گوید

كيف يدل هذه الآية على ما ذكر؟ مع أنه رحمه الله قد استدل بها في مواضع من هذا الجنس

ایشان می گوید که فقط خصوص این آیه مطلب نیست. ایشان در واقع به این آیه مرحوم شیخ مکرر تمسک می کند برای اینکه الاقرب یمنع الابعد در واقع. این وجه استدلال به این آیه بر الاقرب یمنع الابعد چیست. ایشان می گوید که

الجواب: ثبوت الأولوية لذوي الأرحام يستلزم تقررها] في مواضع الإمكان، فإذا ثبت أن الأولوية مستفادة من القرب، فكلما كانت القربى لواحد أتم، كانت الأولوية به أخص، و البنت أقرب من الاخوة و بني العم، فتكون أولى.

کأنه وقتی مناط تقدیم بحث خویشاوندی باشد وقتی این مناط در بعضی از افراد قوی تر هست در دایره خودشان هم این مناط پیاده می شود. حالا من اینها را بحث دارم فعلا یک مقداری کلمات آقایان را بخوانیم بعدا یک مقداری توضیح بیشتری در مورد اینها عرض خواهم کرد. البته مرحوم محقق حلی در ادامه یک بحثی در مورد خاص این مورد می کند عیب ندارد عبارت ادامه اش را هم بخوانم

سؤال:

پاسخ: نه اولویت فتکون اولی. نکته اولی بودن ذوی الارحام نسبت به غیرچیست؟ می گوید نکته اولویتش نکته اینکه تا وقتی که ذوی الارحام هستند غیر ذوی الارحام من الخلفا و الموالی ارث نمی برند چیست؟ می گوید ذوی الارحام بودن خویشاوند بودن می گوید این نکته اقتضا می کند که هر جایی که این خویشاوندی قوی تر باشد، خویشاوندی که خویشاوندی قوی تری داشته باشد از خویشاوندی که خویشاوندی اش ضعیف تر باشد مقدم باشد. این به این بیان استدلال کرده است. حالا چطور حالا این توضیحش را من بعدا عرض می کنم. مرحوم محقق حلی در ادامه یک پاسخ دیگری به سؤآل سائل می دهد این پاسخ در واقع پاسخ خصوص این مورد هست. اشکالی که آن کرده بود یک اشکال عام بود که اصلا چطور نظام الاقرب فالاقرب را ایشان با این آیه مستند کرده است. ولی خصوص این مورد که اصلا اشکالی ندارد. چون این فرض این است که می گوید خلّف بنتا و لم یخلّف غیرها. وارثش را فرض کرده است که منحصر در بنت است. خب در اینکه اقارب نسبت به اجانب مقدم است این واضح است کأنه این مقدارش که مسلّم است. که این آیه به صراحت دالّ بر تقدیم اقارب بر اجانب است. آن که بالفحوی و به دلالت التزامی می خواهد استفاده کند تقدیم الاقرب بر ابعد است

على أن التقدير أنه لا وارث سواها. و الآية تدل على أنها أولى من المعتق و ضامن الجريرة و الامام، لأنهم ليسوا ذوي الأرحام.

پس بنابر این از این عبارت مرحوم محقق استفاده می شود این آیه دلالت همان عبارتی که مرحوم شیخ حسن کاشف القطا داشت که دلالت مطابقی اش تقدیم ذوی الارحام نسبت به غیر ذوی الارحام است ولی دلالت التزامی فحوی و امثال اینها این است که در خود ذوی الارحام هم الاقرب یمنع الابعد. در مرحوم میرزا قمی این را عبارتش را یک قدری واضح تر بیان کرده است. در غنائم الایام جلد 3 صفحه 379. حالا یک نکته ای اینجا عرض کنم. این بحث آیه اولوا الارحام فقط در بحث میراث نیست. به تناسب در کتاب صلوه به خصوص در بحث صلوه بر میّت اینکه چه کسی حق بر میت دارد بر نماز خواندن و سایر تجهیز به میت اولی بالمیت کیست چون در روایت هست که اولی بالمیّت اولا بالمیراث و امثال اینها به تناسب این بحث مطرح است که نظام ارث آیا در بحث چیز پیاده می شود یا خیر و در لا به لای آنها آن بحث آیه اولوا الارحام پیاده می شود. اصل بحث بحث دیگر است خیلی وقت ها ولی به تناسب در لا به لایش مثل همین بحث غنائم الایام که می گویم اصلش بحث دیگر است. غنائم الایام جلد 3 صفحه 379 این دارد

إلّا أن يقال: إنّه يستفاد من أية أُولي الأرحام أنّ العلّة في الأولوية هي كونه رحماً، و يضاف إلى ذلك أنّ الأقربية مستلزمة لقوّة العلّة، فيقدّم الأقوى على الأضعف، و بذلك يقدّم الأقرب على الأبعد في الميراث،

در واقع اینها می خواهند بگویند که اگر اصل خویشاوندی علت تقدیم هست قوت خویشاوندی هم قهرا علت تقدیم در میان خویشاوندان خواهد بود. خب این عبارتی که در کلمات فقها وارد شده است و در لا به لای کلمات به این مطالبی که نقل کرده اند هم اشاره شده است. حالا این استدلال چیست؟ من فکر می کنم که این استدلال را به یک نوع به اصطلاح متأخرین اطلاق مقامی می توانیم باز گردانیم. توضیح و ذلک ببینید اگر مثلا گفتند که فلان مال المال بین الرجلین دو نفر هستند گفتند که این مال مال این دو نفر هست. خب متکلّم در این عبارت ممکن است در مقام بیان اصل مشارکت طرفین باشد. خصوصیت مشارکت و اینکه حالا این مال که بین این دو تا هست آیا مساوی می برند یا به تفاضل می برند اینها را نخواهد بیان کند ولی از همین ممکن است ما بگوییم که استفاده می شود که به تفاضل نیست و به تساوی است. چطور؟ چون بالاخره کسی که می گوید این مال بین شما دو نفر هست اگر هیچ بیان نکرده باشد که نحوه تقسیم این مال بین شما به چه نحو است این جمله که لغو است. بالأخره باید تا وقت عمل تا زمانی که اینها می خواهند از این مال استفاده کنند بیان کند که نحوه تقسیم چگونه است. خب اینجا اگر هیچ گونه بیانی وارد نشده باشد، این به طور طبیعی باید بگوییم که اینها به نحو تساوی تقسیم می شود.

سؤال:

پاسخ: خب لغو می شود حالا گفته است که این مال بین شما دو نفر هست تا وقت عمل هیچی بیان نکند. چه کار کنیم؟ یعنی معنایش این است که لغو است. هیچ فایده ندارد. فرض کنید شما به یک نفر جایزه داده اید و گفته اید که این جایزه برای شما دو نفر. بانک به یک نفر بگوید که کسانی که این مقدار چیز هستند جایزه به آنها داده می شود. جایزه را می گوییم که مال شما دو نفر هست.

سؤآل:

پاسخ: بحث این است که ولو در این کلام در مقام بیان نیست ولی بالاخره باید در مجموع سخنانی که هست باید بیان کند. نمی خواهد که پا در هوا بماند. خود همین اقتضا می کند که به یک نوع سکوت در مقام بیان وظیفه عملی اکتفا کرده باشد. سکوت در مجموع ادله. ولو اگر بعدا بیان می کرد الآن گفته است که این مال شما دو نفر. فردا می آید بیان می کند که بابا آن که آدم مسنی هست به مقدار سنشان اینها را تقسیم کنید. آن که 50 ساله هست 50 سهم و آن که 30 ساله است 30 سهم. به نسبت 50 و 30 تقسیم کنید اشکالی ندارد. ولی به هر حال باید تعیین تکلیف طرفین را روشن کند. اینکه هیچ تکلیف روشن نشده باشد نشانگر این است که به سکوت اکتفا کرده است. و سکوت برای بیان تساوی شرکا کفایت می کند عیب ندارد اما سکوت که نمی تواند دال بر این باشد که مثلا به مقدار سنشان تقسیم کنند و سایر قرائنی که اینجا وجود دارد. این در واقع یک نوع اطلاق مقامی هست که گفته می شود. اینها در صورتی هست اینکه مرحوم آقای خویی در مورد عمو و عمه می گویند که عمو و عمه باید مساوی تقسیم شود. بر خلاف مشهور که می گویند عمو دو سهم می برد و عمه یک سهم می برد مرحوم آقای خویی می گویند که باید مساوی تقسیم شود. چرا اینها می گویند مساوی؟ می گویند کأنه ما دلیلی بر تفاضل نداریم و اصل تساوی است. این اصل تساوی چه هست اصلا؟ اصل تساوی در واقع یک نوع اطلاق مقامی هست که وقتی شارع مقدس هیچ گونه تعیین نمی کند نحوه تقسیم کردن و اینها این خودش یعنی تساوی.

بحث سر این است حالا در آیه اولوا الارحام این آیه اصل مطلبی که دال هست این است که اولوا الارحام ارث را می برند غیر اولوا الارحام تا وقتی که اولوا الارحام هستند ارث نمی برند. خب در خود اولوا الارحام چه؟ یک موقعی ما احتمال می دهیم که همه اولوا الارحام ارث ببرند. هر کسی که خویشاوند باشد ارث ببرد. این معنایش این است که همه خویشاندان باید ارث ببرند. این مسلم است هم ارتکاز عقلایی این جور نیست که هر کس خویشاوند باشد ارث ببرد. هیچ وقت ارث را اینگونه تقسیم نمی کنند که به تمام کسانی که ادنی خویشاوندی و ادنی رحمیتی هم داشته باشند ارث تقسیم شد. یک نحوه اختصاصی نسبت به بعضی از خویشاوندان نسبت به بعضی از خویشاوندان دیگر قائل هستند. حالا این نحوه اختصاص به چه نحو است؟ خب بعضی ها مثل اصحاب التعصیب می گویند که به مرد ها می دهیم و زن ها محروم هستند. در خود مرد ها الاقرب یمنع الابعد. یک نظام خاصی را برایش تعریف می کنند. خب در هر جایی به هر حال یک نوع نظامی در مورد این مطلب تعریف می شود. اگر شارع مقدس هیچگونه چیزی تعریف نکند. بگوید که به خویشاوندان بدهید و بنا هم این باشد که به همه خویشاوندان داده نشود. یک نحوه تعیّن و تقدیم و ترتیبی بین خویشاندان وجود داشته باشد. اگر این تقدیم و تأخیر بر اساس خود خویشاوندی باشد این دیگر نیاز به بیان ندارد. چون بنا بر این است که خویشاوندی منشأ تقدیم خویشاوند بر غیر خویشاوند باشد. در میان خود خویشاوندان هم این که یکی خویشاوند تر باشد نسبت به خویشاوند دیگر. این می تواند اکتفا به سکوت کرده باشد برای بیان اینکه در میان خود خویشاوندان هم به همان که کأنه ببینید فرض کنید که ما در واقع اگر پدر بزرگی از دنیا برود، نوه را که می خواهیم بگوییم نوه در واقع خویشاوند خویشاوند است. درست است که به یک معنا هم خویشاوند است ولی اگر بخواهیم در میان خویشاوندان یک نوع تقدیم و تأخیری قائل شویم یک عده خویشاوند مستقیم هستند و یک عده خویشاوند خویشاوند هستند. اگر شارع هیچی بیان نکرده باشد و اکتفا به سکوت کرده باشد خود این سکوت معنایش این است که آن نظام خویشاوند خویشاوند را آن را صحه گذاشته است. و از همین این که از ایه قرآن الاقرب فالاقرب استفاده کرده اند گفته است که این آیه نه اینکه از خود این آیه مستقیما الاقرب فالاقرب استفاده می شود. این آیه به ضمیمه سکوت از بیان نحوه تقسیم ارث در میان خویشاوندان دالّ بر این مطلب هست.

سؤال:

پاسخ: این غیر از فحوی است. البته فحوی که می خواهند بگویند مراد اولویت نیست. یعنی در واقع یک نوع قیاس مساوات است. یعنی تعلیل یعنی آن نکته ای که منشأ تقدیم اقارب بر اجانب شده است آن نکته منشأ این است که در دایره آنها هم این مطلب وجود داشته باشد. من هم به همین نکته می خواهم تمسک کنم ولی این نکته فی نفسه کافی نیست. این مطلب را که در میان اقارب بعضی شان تعیّن دارند به همه لازم نمی شود داد. بعضی ها نسبت به بعضی ها یک نوع اقربیّتی وجود دارد این مقدمه که یک بحث عقلایی است این وقتی ضمیمه شود، خب حالا چگونه چه چیزی می تواند منشأ تقدیم بعض الاقارب نسبت به بعضی دیگر باشد اگر این مطلب، مطلبی با شد خارج از خود قرب. خارج از خویشاوند خویشاوندی باشد آن نیاز به بیان دارد. روی همین جهت هست که از خود همین آیه این مطلب استفاده می شود. اجازه دهید الآن وقت گذشته است من یک نکته ای را عرض کنم بعد تطبیق کردنش بر مورد را هم جلسه بعد عرض می کنم. بحث بحث زیادی ندارد. یک توضیحاتی در کلام مرحوم نراقی هست این مرحوم نراقی مطالبی در این آیه اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض دارد این را ملاحظه فرمایید من کلام مرحوم نراقی را فردا توضیح می دهم. ولی ببینید در بعضی از روایات ما تمسّک شده است به بعضی از آیات قرآن به اطلاق بعضی از آیات قرآن تمسک شده است در حالی که آن آیه در مقام بیان آن جهت خاص نبوده است. مثلا در روایات در مورد اینکه عبد نمی تواند طلاق بدهد به این آیه شریفه تمسک شده است. عبدا مملوکا لا یقدر علی شیءٍ. می گوید و الطلاق شیءٌ. عبدا مملوک لا یقدر علی شیء در مقام بیان این جهت نیست. بحث چیز دیگری است. در لا به لای آن یک تمثیلی شده است به عبدا مملوکا لا یقدر علی شیءٍ ولی امام علیه السلام به همین آیه تمسک کرده است در مورد اینکه الطلاق شیءٌ. این تمسک به چه جهت است؟ ما می خواستیم بگوییم که این تمسک در واقع به یک نوع اطلاق مقامی است. آن این است که این آیه گفته است عبدی که هیچ چیزی را لا یقدر علی شیءٍ. خب هیچ توضیح نداده است که این شیئی که لا یقدر آیا یک شیء خاصی است اگر یک تبصره ای استثنایی چیزی در مورد لا یقدر علی شیءٍ باشد این باید ولو در یک دلیل منفصلی بیان شده باشد. چون در دلیل منفصل بیان نشده است این آیه دال بر عمومیت پیدا می کند. به این معنا در واقع این آیه مقتضی اطلاق را دارد اگر تبصره ای چیزی در سایر جاها وجود داشت این تبصره مانعی نداشت چون در مقام بیان تبصره ها و استثناهای قضیه نیست. ولی چون هیچ تبصره و استثنایی در مورد این آیه بیان نشده است بنابر این می توانیم به یک نحوی خود این ایه را دال بر عدم صحّت طلاق عبد بدانیم. همچنین در روایات دیگری به آیات تمسک می کنند در حالی که به اطلاقات آیات تمسک شده است در حالی که بسیاری از این اطلاقات آیات در مقام اصل تشریع حکم است. مثلا در روایاتی در مورد بعضی از احکام عقد متعه به آیات قرآنی که در مورد عقد و نکاح هست تمسک شده است در حالی که آیه قرآن در مقام بیان این خصوصیاتی که آیا این عقد هست به اصطلاح این خصوصیاتی که هست الآن آن روایتش را یادم رفته است که کجا است من یک موقعی این را به ذهنم رسیده بود یک موقعی با حاج آقا هم صحبت کردم به یک تناسبی یک بحثی بود در مورد اینکه آیات قرآن آیا نکاح و زواجی که در آیات قرآنی هست شامل متعه هم می شود یا خیر حاج آقا بیاناتی می آوردند که انصراف دارد به عقد دائم ما می خواستیم عرض کنیم نه، می شود در مورد عقد متعه هم به آن تمسک کرد و امثال اینها. از بعضی از روایات استفاده می شد که عقد متعه را هم می شود از آیات حکمش را استفاده کرد. یک روایتی بود به حاج آقا نشان دادم حاج آقا فرمودند که بله با توجه به این روایت می شود. که در آن بحث

سؤال:

پاسخ: من الآن یادم نیست در بحث نکاح حاج آقا آن چیزش هست به یک تناسب بحث اینکه آیا الفاظ ازدواج و نکاح و امثال اینها عقد دائم را شامل شده است یک روایتی از امام رضا در ذهنم هست روایت بزنطی عن الرضا علیه السلام اگر ذهنم خطا نکند روایت بزنطی عن الرضا علیه السلام است که آنجا تمسّک کرده است به آیه قرآن در مورد اینکه متعه نکاح است بنابر این آیه قرآنی که در مورد متعه هست نکاح را هم شامل می شود. الآن بحث من در آن حیثیتی که مورد بحث حاج آقا بود نیست. بحث من از این حیثیت است که به فرض که متعه نکاح باشد. آیه قرآن در مقام بیان این خصوصیات نیست که آیا عقد دائم باشد یا موقت باشد امثال اینها. چطور به این تمسک می شود به نظر می رسد که به یک اطلاق مقامی تمسک می شود. خیلی وقت ها استدلالاتی که ائمه معصومین به اطلاقات قرآن می کنند در واقع استدلال به اطلاق مقامی آیات است و مانعی ندارد ولو اطلاق مقامی به دقت العقلی آیه به ضمیمه عدم ذکر استثنا تا وقت عمل است ولی چون آن یک امر عدمی است خیلی وقت ها استدلال را به آن امر وجودی مستند می دانند. دلیل وقتی دو جزء دارد یک جزء آن وجودی است و یک جزء آن عدمی است آن جزء وجودی را کأنه دلیل می دانند و امثال اینها. شبیه همین در مورد اولوا الارحام هم هست. این که می گویند اولوا الارحام الاقرب فالاقرب است در واقع یک نوع اطلاق مقامی است. این اطلاق مقامی به یک معنی من المعانی ما می توانیم به خود آیه تمسک کنیم. اینکه در روایات به خود آیه استناد کرده است بحث من این است. در بعضی از روایات ما از آن استفاده می شود کأنه از خود این آیه الاقرب یمنع الابعد استفاده می شود. این چطور از خود ایه این منافاتی ندارد با عرضی که ما داریم. توضیح بیشتر این بحث و توضیح فرمایش مرحوم نراقی در جلسه آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد